

۹	مقدمه
۱۵	<b>بخش اول</b>
	<b>از نویدهای نخستین تا عمیق تر شدن بحران</b>
۱۷	[۱] نویدهای نخستین
۱۹	پدران ما که روشنگری را به ارث بردند
۱۹	آگوست گنت
۲۲	کارل مارکس
۲۶	هربرت اسپنسر
۳۱	امیل دورکیم؛ دانشمند، عالم مابعدالطبیعه
۳۶	به پایان رسیدن نویدها
۴۱	<b>[۲] عمیق تر شدن بحران</b>
۴۳	نشانه‌های بحران
۴۴	نیم قرن درخواست برای بیداری
۴۹	غول‌هایی با شانه‌های ناتوان
۵۹	<b>بحران، یک راز افشاشده است</b>
۶۱	از چشم انداز بین‌المللی
۶۷	نگرشی از جهان واقعی
۷۱	اما نشریه فوت نوشتن
۷۷	درجا زدن
۷۹	<b>[۳] چرا بحران؟ یک طرح کلی</b>
۸۱	طنز یا لایش کلان؛ میراث بنیان‌گذاران
۸۲	مورد امیل دورکیم
۸۴	مورد ماکس وبر

عدم جهت‌گیری و تکه‌تکه شدن	۸۹
پسامدرنیسم در برابر مدرنیسم	۹۳
عدم پذیرش و میانه‌روی	۱۰۱
صحت سیاسی	۱۰۷
مسلط شدن برنیمی از حقیقت	۱۱۲
ظرفه‌رفتن از اصول کلان	۱۱۵

## بخش دوم ۱۲۳

### عناصر نظریه تکامل

[۴] نظریه انتخاب طبیعی داروین	۱۲۵
انتخاب طبیعی؛ یک استعاره قدرتمند	۱۲۸
انتخاب جنسی	۱۴۴
[۵] عناصر علم رفتار تکاملی	۱۴۹
سنتز مدرن	۱۵۰
انتخاب خویشاوندی و سازگاری فراگیر	۱۵۴
نوع دوستی؛ مبنای خودخواهانه رابطه متقابل	۱۵۷
ترکیب نوین؛ جهشی در مطالعه رفتار	۱۶۲
تولید مثل از طریق گامت‌های نابرابر، سرمایه‌گذاری والدین، و انتخاب جنسی	۱۶۴
اصل سازگاری	۱۷۰
طبیعت انسانی	۱۷۵
یک نکته در مورد مباحث آموزنده، اما واپس‌گرا	۱۷۷
منفی‌یاف‌ها	۱۷۸
یک مباحثه داخلی	۱۸۲

## بخش سوم ۱۸۹

### انطباق‌پذیری گزینشی و دلالت‌های کاربردی آن

[۶] بنیادهای تمایزات جنسی	۱۹۱
فمینیسم و زیست‌شناسی	۱۹۴
فمینیسم و پدرسالاری	۱۹۴
ذات‌گرایی و جبرگرایی زیست‌شناختی	۱۹۸
برساخت‌گرایی اجتماعی وحشی می‌شود	۲۰۲
تفاوت‌ها در مغز	۲۰۵
برخی تفاوت‌ها در آناتومی مغز	۲۰۷
تفاوت‌ها در احساس، شناخت و عاطفه	۲۱۰
بی‌نظمی‌های تکوینی	۲۲۰

- ۲۲۳ راهبردهای جفت‌یابی
- ۲۲۴ چه تعداد شریک جنسی
- ۲۳۰ ویژگی‌های شخصیتی مطلوب
- ۲۳۳ جذابیت نسبی نشانه‌های فیزیکی و جایگاه
- ۲۳۷ [۷] اتحاد پراشوب
- ۲۴۰ ازدواج، طلاق و ازدواج مجدد
- ۲۴۱ ازدواج
- ۲۴۴ طلاق
- ۲۵۳ ازدواج مجدد
- ۲۵۵ زندگی زناشویی بدون ازدواج
- ۲۶۰ وظایف پدر و مادری، چه کسی بیشتر مراقب است؟
- ۲۶۷ تقسیم کار در امور منزل
- ۲۷۶ جنسیت در محل کار
- ۲۷۸ دلایل واقعی یا ادعایی
- ۲۸۷ [۸] بنیادهای قشربندی اجتماعی
- ۲۹۰ نکات اصلی نظریه قشربندی کنونی
- ۲۹۱ نظریه کارل مارکس در مورد تضاد طبقاتی
- ۲۹۵ نظریه سه بعدی ماکس وبر
- ۲۹۸ نظریه کارکردگرایی کینگسلی دیویس و ویلیبرت ای. مور
- ۳۰۴ نظام‌های استیلایی در میان انسان‌های نخستین
- ۳۱۴ بنیان‌های تکاملی سیستم‌های قشربندی انسان
- ۳۱۵ انتخاب جنسی و نظام‌های استیلا
- ۳۲۳ آن طبیعت است
- ۳۲۸ شکست کوشش‌ها برای قشربندی‌زدایی
- ۳۳۷ [۹] ذهن قبيله‌ای
- ۳۴۰ نکته مفهومی
- ۳۴۶ منازعات قومی در جامعه‌شناسی
- ۳۴۶ دیگ هم‌جوش، شبیه‌سازی و نظریه‌ها و واقعیت‌های مختلف
- ۳۵۷ یک نگرش تکاملی
- ۳۵۹ بازگشت به طایفه
- ۳۶۳ انتخاب خویشاوندی و نوع دوستی
- ۳۶۴ قومیت در جوامع کلان
- ۳۷۲ نکته‌ای در مورد نظم جهانی
- ۳۷۴ نتیجه‌گیری
- ۳۷۷ منابع



## مقدمه

ما جامعه‌شناسانی مغرور اما دل‌نگران هستیم؛ دلواپس اینکه مبادا در آینده‌ای نزدیک روند کنونی جامعه‌شناسی، به شکلی از خودویرانگری آکادمیک بینجامد. بنابراین اطمینان داریم که خوانندگان ما کمتر تحت تأثیر انتقادات ما از وضعیت فعلی رشته‌مان قرار دارند و بیشتر تحت تأثیر کوشش صمیمانه و پرشور ما برای ارائه راه‌های بیرون‌رفت از آنچه خواهند بود که بسیاری از روایت‌ها آن را یک بحران بسیار مهلک و در حال تعمیق می‌دانند.

البته همه جامعه‌شناسان با این تشخیص موافق نیستند. بسیاری از آنان چنان زیر بار مسئولیت سنگین تعهدات روزانه برای تدریس و تحقیق خم شده‌اند که خود انجام امور روزمره به هدفشان تبدیل شده است. برخی دیگر این بحران را انکار می‌کنند یا دست‌کم معتقدند که می‌توان آن را به راحتی مرتفع کرد تنها اگر جامعه‌شناسان تعدیل‌های کوچکی را در کردارهایشان انجام دهند. برخی از تجویزهای معمول‌تر دیگر، مباحث بی‌فایده کم‌تر و نقدهایی که به شکل متقابلی ویرانگر است، ادغام بهتر نظریه و روش‌ها، کوشش بیشتر برای اتحاد نظریه‌های کنونی، روابط عمومی بالاتر و نیز عینیت بیشتر برای احتراز از ایدئولوژی (ایدئولوژی مربوط به طبقه، نژاد، جنسیت و مانند این‌ها) را الزامی می‌دانند.

با این وجود، البته دیگر اعضای رشته جامعه‌شناسی به درجات مختلف و در اندازه‌های گوناگونی در نگرانی‌های ما سهیم هستند. برخی از آنان بیرون از دانشگاه هستند؛ جایی که به مهارت‌های عملی و ویژه آنان نیاز است. در آنجا آن‌ها اغلب درمی‌یابند که مهارت‌هایشان ارزش اندکی دارد، زیرا بین «جهان واقعی» و جامعه‌شناسی هیچ اشتراکی وجود ندارد یا میزان آن کم است. دیگران نیز دانشگاهیانی هستند که نسبت به ظرفیت‌های بالقوه مهارت‌های خود افتخار می‌کنند، ولی اغلب به واسطه تلاش‌های بدون نتیجه‌شان

که شامل کوشش آن‌ها برای حل بحران‌ها و تحقق وعده‌هایشان نیز می‌شود، دچار فرسایش شده‌اند. این محققان کتاب‌ها و مقالاتی نوشته‌اند دربارهٔ موضوعاتی مانند «بحران در علوم اجتماعی» و «انحلال جامعه‌شناسی»<sup>۱</sup>، «بی‌کفایتی‌های تعلیم‌داده‌شده» به جامعه‌شناسان، و نیز موضوعات مرتبط دیگری که در عناوینی مثل «مشکل جامعه‌شناسی چیست؟» متبلور می‌شود.

اتهامات یا تحلیل‌های محض، وضع امور درهم‌ریخته‌ای را نشان می‌دهد. مثلاً جامعه‌شناسان بارها یک‌دیگر را به سبب ناکامی در تعریف آشکار مفاهیم و ناتوانی در توسعهٔ نظریه‌های ابطال‌پذیر معتبر مسئول می‌شمارند. ایشان معمولاً در مناظراتی درگیر می‌شوند که هر چند سال یک بار رخ می‌دهد. اگر مقصود از نظریه، روابط تجربی‌ای است که به راحتی قابل پیش‌بینی و به قدر کافی عام هستند که بتوان آن‌ها را در بیش از یک موضوع اعمال کرد، در واقع تاکنون هیچ نظریهٔ علوم اجتماعی‌ای تولید نشده است؛ یعنی اگرچه ممکن است آن‌ها از قوانین جامعه‌شناختی صحبت کنند، اما این قوانین نه واقعی‌اند و نه واقعی تلقی می‌شوند. جدایی گسترده‌ای میان نظریه و روش وجود دارد و حتی آمار ما — یعنی بخش عمده‌ای از «روش شناختی» ما — عمدتاً از دیگر رشته‌هایی همچون اقتصاد و زیست‌شناسی وارد شده است که اغلب بیش از آگاهی بخشی به خوانندگان موجب سردرگمی آن‌ها شده است. به علاوه، بسیاری از محققان علوم اجتماعی در پژوهش‌های توصیفی‌ای تخصص پیدا کرده‌اند که تحت تأثیر منافع شخصی و برخی تجربیات آن‌ها قرار دارد و انگار این مشکلات هنوز کافی نیست. پس بسیاری از جامعه‌شناسان از این اندوهناک‌اند که علم نویدبخش آن‌ها اکنون در تکه‌پاره‌های نسبیت‌گرایی فرهنگی افراطی و چندفرهنگ‌گرایی، پسامدرنیسم، درستی سیاسی و نیز در نفوذ «ایسم»‌های مختلف و دستورعمل‌های ایدئولوژیک منبعث از دغدغه‌های محلی، نژادی و طبقه‌ای و بسیاری از شکایات فمینیسم رادیکال غوطه‌ور است.

تا اندازه‌ای رشته‌های نزدیک جامعه‌شناسی — از جمله روان‌شناسی، انسان‌شناسی و علوم سیاسی — دشواری‌هایی مشابه دشواری‌های ما دارند، اما این‌ها — و به ویژه روان‌شناسی و تا اندازهٔ کمتری انسان‌شناسی — به سبب ارتباط دیرپای خود با زیست‌شناسی تکاملی،

---

1. decomposition of sociology

بهبتر به مسیر مطلوب هدایت شده‌اند. از این چشم‌انداز، آن‌ها همراه با شاخه‌های گوناگون جانورشناسی و شعبه‌های گوناگون خود جامعه‌شناسی (مثل مطالعات شهری، عدالت جزایی یا مددکاری اجتماعی) - به صورتی فعالانه در حال دریدن جامعه‌شناسی هستند. این تهدیدات خارجی به واسطه عدم مقاومت یا مقاومت اندک ما در برابر قصورهای داخلی رشته ما تقویت شده است.

در این رابطه نگرانی اصلی ما این است که بحران در جامعه‌شناسی به قدری عمیق و فراگیر شود که دانش جامعه که زمانی مغرور بود، در معرض خطر حذف از دانشگاه‌ها در ۲۵ تا ۳۰ سال آینده قرار گیرد. مشکلات ما بسیارند، اما به طور بنیادین، این بحران از ناکامی ما در کشف و استفاده از حتی یک قانون واحد یا اصلی نشأت می‌گیرد که به اندازه کافی کلی باشد تا بتواند شمار بسیاری از فرضیه‌هایی را پیشنهاد کند که به طور منطقی با هم ارتباط متقابل داشته باشند. ناگزیر چنین ابزاری همچنین می‌تواند منطق مورد نیاز برای مفهوم‌پردازی و عملیاتی کردن، روش‌های مناسب ابطال‌پذیری و بنابراین هدایت به سوی پیکره‌رو به رشدی از دانش نظام‌مند و انباشتی را فراهم کند؛ پیکره‌ای که توسط سلسله‌مراتبی از گزاره‌های نظری بازنمایی شده است و کل چهارچوب نهادی را در بر گرفته است.

علاوه بر این، با توجه به ناکامی‌های ما در کشف مستقلانه اصول کلی، باید همانند روان‌شناسی و انسان‌شناسی مدرن، این اصول کلی را با هر تغییر و تبدیلی که مناسب به نظر برسد، از علوم طبیعی‌ای وام بگیریم که از نظر موضوعی به علوم اجتماعی نزدیک‌تر باشند. لذا ما باید تأکید کنیم که از نظر ما جامعه‌شناسی اگر بخواهد اصلاً چیزی باشد، باید یک علم باشد. از این رو آن‌هایی که در این نگاه با ما اشتراک نظر ندارند، این کتاب را بی‌فایده و حتی در تضاد با علائق پژوهشی خود خواهند یافت.

آن شاخه از علم طبیعی که بیش از دیگر شاخه‌ها به جامعه‌شناسی (همانند دیگر علوم اجتماعی) نزدیک‌تر است، «زیست‌شناسی تکاملی» است. طی ۱۵۰ سال این شاخه از دانش، انقلاب علمی حیرت‌آوری را پدید آورده است. همچنین در دهه‌های اخیر زیست‌شناسی تکاملی گام‌های بلندی را برای مطالعه رفتار - که شامل رفتار انسانی نیز می‌شود - از طریق پالایش نظریه داروین، جنبه‌های مختلف علم ژنتیک و از جمله برخی علوم تکاملی

مانند رفتارشناسی انسان<sup>۱</sup>، نخستی‌شناسی<sup>۲</sup>، زیست‌شناسی عصبی، درون‌ریزشناسی عصبی<sup>۳</sup> و روان‌شناسی داروینی برداشته است. امروزه در این رشته‌ها بیش از هر جای دیگری، فعالیت‌هایی در حوزه علوم رفتاری جریان دارد و براین مبنا، جامعه‌شناسی یا باید در این انقلاب مشارکت کند یا اینکه از چشم‌اندازهای فکری حذف خواهد شد.

در این راستا، این کتاب به سه بخش تقسیم شده است؛ نخست، فصل‌های یک تا سه که نظری اجمالی به نویدهای نخستین جامعه‌شناسی می‌افکند؛ نویدی که ممکن است حاوی ویروس بحران بعدی باشد. در ادامه و در فصل بعدی می‌کوشیم تا بحران را -به‌ویژه در قالب اصطلاحات پیشنهادشده خود جامعه‌شناسان- تعریف کنیم و نهایتاً با بحثی کوتاه در فصل پس از آن، درباره برخی دلایل اصلی بحران نتیجه‌گیری می‌کنیم. با توجه به دیدگاه ما در مورد پیوند ضروری بین زیست‌شناسی تکاملی و جامعه‌شناسی، در بخش دوم ابتدا عناصر اصلی نظریه تکامل داروین از طریق گزینش طبیعی ارائه می‌شود (فصل چهارم).

سپس در فصل پنجم، بحثی مختصر در باب عناصر اساسی نظریه نوداروین که از حدود ۱۹۳۰ تکامل یافته، صورت می‌گیرد.

قسمت نهایی بخش سوم متشکل از چهار فصل کاربردی است. فصول ششم و هفتم به جنبه‌های متعددی از رفتارهای متفاوت جنسی اختصاص یافته است؛ عناوینی که از گذشته دور در انحصار نظریه پردازان فمینیست بوده است. اینجا و به‌ویژه در فصل ششم، چیزهایی را می‌یابیم که زیان بیشتری برای بقای جامعه شناختی دارد. چنانکه دو تن از زنان منتقد تأکید کرده‌اند، فمینیست‌های رادیکال نوعی از «آفرینش‌گرایی نوین» را ایجاد کرده که «درک متعارف را به چالش می‌کشد» و «با سنت آکادمیک که در مقام شعار، به آزادی بشری متعهد است، تناسبی ندارد».

به همین جهت، استراتژی ما در این بخش این خواهد بود که برخی استدلال‌های فمینیست‌ها را به شکلی انتقادی بررسی کنیم و بکوشیم تا با نشان دادن پیوندهای نظری بین آن‌ها با مطالب ارائه‌شده در بخش دو، درک بهتری از آن‌ها ارائه دهیم.

---

1. Human ethology  
2. Primatology  
3. neuroendocrinology



دو فصل باقی مانده نیز به ترتیب به دو تلاش اختصاص یافته است: ۱. ارائه تبیینی تکاملی از پیدایش، عمومیت یابی و استمرار نظم‌های مسلط (آنچه که جامعه‌شناسان آن را «قشربندی اجتماعی» می‌نامند) و ۲. به‌کارگیری رویکردی متناظر نسبت به عمومیت و تداوم قومیت و منازعات قومی در جامعه بشری.

همانند سنت قطعی در نگارش کتاب‌ها، افراد بسیاری به شکل مستقیم یا غیر مستقیم در این کار تأثیر گذاشته‌اند. در بخش تأثیرگذاران غیر مستقیم، چند «نوداروینی» هستند که نماینده رشته‌هایی مانند زیست‌شناسی، نخست‌شناسی، انسان‌شناسی و نیز روان‌شناسی‌اند. همان‌طور که ارجاعات متعدد به آثار این عده نشان می‌دهد، ما نسبت به درس‌های باارزشی که از آن‌ها فراگرفته‌ایم، سپاس‌گزاریم. به صورت مستقیم‌تر، دانش‌پژوهان متعددی در اندیشه‌ورزی ما به انحای گوناگونی - مثل مطالعه و اظهار نظر در مورد همه یا بخشی از نسخه‌های اولیه این مجلد - مشارکت کرده‌اند. اینان شامل دیکسون بنسون، امی امری، پنی آنتون گرین، راینا هوفر، ایوینگ لویی هورویتز، ریچارد ماکالک، روی اسمیت، جاناتان ترنر و پیرفان دن برگ هستند و ما بسیار به ایشان مدیونیم، اما به این خاطر نیز که آن‌قدر خردمند نبوده‌ایم تا از درس‌های آن‌ها به اندازه کافی بهره ببریم نیز افسوس می‌خوریم. ما به علاوه مفتخریم تا از کمک دانشکده‌هایمان در دانشگاه تگزاس در آستن و کالج مری واشنگتن قدردانی کنیم؛ برای نمونه، هر دوی ما در این پروژه از فرصت مطالعاتی یک‌ترمی بهره‌مند شده‌ایم. نهایتاً نیز لاورنس مینتز، ویراستار این کتاب، علاوه بر کمک در تهیه دست‌نویس کتاب، در مورد مشکلات و مسائل مختلفی که نوعاً مؤلفان خسته و مشتاق را احاطه می‌کند نیز همراهی بسیاری با ما کرد. کارکردن با او لذتی واقعی بود.



# [بخش اول]

از نویدهای نخستین تا عمیق تر شدن بحران





## نویدهای نخستین

پدیده‌های فرهنگی اندکی بودند که از منظر تاریخی، تأثیرگذارتر از پیدایش جامعه‌شناسی در قرون هجدهم و نوزدهم باشند. این پدیده نمایان‌گر تداوم خیزش عصر نسانس و حرکت شتابان و غالباً خلاقانه انقلاب علمی و روشن‌گری بوده است. تا آن زمان، ذهن انسان قواعد دیرپا و غیرقابل تصور طبیعت را که نقشه زمینی ما را در بافت عالم جا می‌داد، مورد کاوش قرار داده بود؛ و اکنون آماده بود که به بررسی متهورانه‌تر و بازتابش محیط بلافصل خود بپردازد. پرسشی که در آن زمان خیلی پررنگ مطرح شد، این بود که آیا «علم اجتماع» امکان‌پذیر است؟ پاسخ برطنین آن نیز این بود: ضرورت‌گريزناپذیری برای پیدا کردن چنین علمی وجود دارد. آن‌هایی که مرزهای جامعه‌شناسی را گشوده بودند، افرادی جامع‌الاطراف بودند که مفتخرانه به پرسش‌های علمی زمانه خویش آشنا بودند و در جریان‌های پرثمر رشته‌های مرتبط با انسان به دقت تعلیم دیده بودند؛ همچنین تا حد زیادی مجذوب تنازعی بودند که میان نهادهای سنتی و پارادایم‌های در حال ظهوری درمی‌گرفت که ناگزیر آن نهادها را به چالش می‌کشید. البته هیچ‌کدام از آن‌ها جامعه‌شناس به معنی امروزی کلمه نبودند و در بهترین حالت می‌توان آن‌ها را به عنوان ناظران مشتاق وضعیت‌های انسانی نامید که فلسفه، ادبیات،

تاریخ، اقتصاد، پزشکی، و حتی مهندسی خوانده بودند. آن‌ها همه فرزندان عصر روشنگری و «سده‌های تکاملی»<sup>۱</sup> بودند که با حسی از نگرش‌های کلان تاریخی تجهیز شده بودند؛ یعنی ایمان راسخ داشتند که اگر چیزی را از آن بخش از ریشه‌هایش که زمانه شکل داده جدا کنیم، تنها قسمت اندکی از اهمیت آن معنی‌دار خواهد ماند. انقلاب علمی، پدیدارشناسی ذهن—چنانچه هگل آن را نامیده بود—کشف مردم و فرهنگ‌های بی‌شمار و توسعه قوم‌نگاری پادشاهی‌های جانداران، کره زمین را محدود کرد و بنابراین افق‌های فکری را وسیع‌تر نمود. بر این مبنا، ما می‌توانیم بگوییم که پیشینیان فکری ما نسبتاً از کوله نظری و عادات متصلب رها بوده‌اند. آن‌ها نوه‌راسی<sup>۲</sup> کهن را با یک نیاز ضروری برای اکتشاف و سیطره بر امور نوین جایگزین کردند. فراتر از همه، آن‌ها این هنر را داشتند که مرزهای قراردادی میان رشته‌های مختلف علمی را بردارند و لذا شگفت‌آور نبود که این نوع نگرش در حوزه جامعه‌شناسی چه تحولات مثبتی به همراه داشت. این شروع تازه به اندازه کافی خوب و باشکوه بود تا بتواند آن را به سرعت در جایگاه یک رشته علمی مورد احترام بنشانند.

متأسفانه جامعه‌شناسی خیلی زود به سمت انحراف رفت و همان‌گونه که—چه به بیان ابتدایی و چه به بیان حرفه‌ای ذکر شده است—این رشته از گذشته‌های دور، رشته‌ای فاقد هدف بوده است. در این راستا، محققان از علم نهمکن (ترنر و ترنر، ۱۹۹۰)، بی‌کفایتی آموخته‌شده (فان دن برگ، ۱۹۹۰) و «انحلال جامعه‌شناسی» (هارویتز، ۱۹۸۳) در میان بسیاری از دیگر بیماری‌ها در این شاخه علمی سخن گفته‌اند. همچنین مقاله‌ای که به مناسبت جشن صد سالگی مجله سوسیولوژیکال آمریکن ریویو در سال ۱۹۹۵ میلادی منتشر شد، پرسش‌هایی جدی را در مورد توان‌مندی‌های این رشته برای رقابت برای کسب منابع محدود و قابلیت احترام آن در محیط‌های علمی مطرح کرد (هوبر، ۱۹۹۵). در همایش‌های «بحران» در جامعه‌شناسی اگرچه توافق‌های حائز اهمیت‌تری در مورد علل آن ایجاد نشد، اما بروسعت بحران در این رشته تأکید شد (برای نمونه نگاه کنید به شماره ماه ژوئن ۱۹۹۴، سوسیولوژیکال فروم درباره «مشکل جامعه‌شناسی چیست؟» و مناظره درباره انحلال جامعه‌شناسی در تخیل جامعه‌شناختی<sup>۳</sup>، شماره‌های ۳ و ۴، ۱۹۹۶).

---

1. evolutionary centuries  
2. Neophobia  
3. Sociological Imagination

در این مجلد ما استدلال می‌کنیم که بحران در جامعه‌شناسی هنگامی اجتناب‌ناپذیر شد که ما از تعهدات نخستینی که بنیان‌گذاران این رشته عموماً پذیرفته بودند، منحرف شدیم؛ تعهداتی که می‌گفت بدون قوانین کلی، هیچ نوع جامعه‌شناسی علمی‌ای وجود نخواهد داشت. به علاوه جامعه‌شناسی در همان محیط فکری‌ای متولد شد که نظریه تکامل بر اساس انتخاب طبیعی داروین و نهایتاً ژنتیک انسانی و علوم تکاملی مختلف متولد شدند، علومی که در جهت مطالعه اجتماعی - مانند مطالعه رفتار انسانی - توسعه یافتند. برای دهه‌ها این انقلاب علمی با گام‌هایی سریع توسعه یافت و برخی شاخه‌های علوم انسانی - از جمله «روان‌شناسی» و تا اندازه‌ای کمتر «انسان‌شناسی» - وارد جریان این انقلاب شدند. در این راستا باید گفت که جامعه‌شناسی نیز برای حفظ بقای خود به عنوان یک رشته علمی باید همانند آنان عمل کند و این کار را بسیار سریع انجام دهد، زیرا مثله کردن رشته ما با بیشترین سرعت در حال انجام است.

به بیان دیگر، تحلیل‌های جامعه‌شناختی تقریباً به شکلی انحصاری محیط‌گرا هستند و لذا اکتشاف‌ها و تبیین‌های آن‌ها در بهترین حالت بی‌دوام و زودگذرند. لذا جامعه‌شناسی برای بقای خود باید «مغز» و مقتضیات تکامل آن و نیز تحول تولیدات آن را دوباره کشف کند. این کار نیاز به فراگیری درس‌های داروینی و سهیم شدن در قلمروهای روبه‌گسترش آن دارد. بر این مبنا، بخش دوم این کتاب برخی از مؤلفه‌های بنیادین علم داروینی مدرن را بررسی می‌کند و پس از آن، بخش سوم می‌کوشد تا آن را بر مسائل حیاتی متعدد حوزه جامعه‌شناختی اعمال کند. اما پیش از آن ما باید به‌طور خلاصه نویدهای نخستین جامعه‌شناسی را بررسی و سپس بحران و علل مختلف آن را تعریف کنیم.

## پدران ما که روشنگری را به ارث بردند

### آگوست کنت

آگوست کنت<sup>۱</sup> (به‌ویژه طی سال‌های ۱۸۳۰-۱۸۴۲، ۱۸۷۵-۱۸۷۷) بنیان‌گذار مشهور و بسیار نامتعارف ما، به واسطه وام‌داری گسترده‌اش به هانری دو سن سیمون (کنت، ۱۸۵۴، یک: ۱۴۲)، نقطه اتصال مستقیم ما به عصر روشنگری است. روشنگری پیش از هر چیز

1. Auguste comte

دو گذرواژه دارد: خرد و پیشرفت (بری، ۱۹۳۲). این‌ها همراه با یک دیگر مستلزم چیزهای متعددی هستند، اما ابتدا و در درجه نخست آن‌ها متفکران را وامی‌داشتند که رو به جلو و فراتر از طرح‌های کهنه و رو به انحطاط نگاه کنند. کُپرنیک، کپلر، گالیله و نیوتون ذهن خود را از پیش‌داوری مربوط به زمین مرکزی پاک کرده بودند، اما آیا حالا ذهن آمادگی کنار گذاشتن پیش‌داوری حال‌محوری<sup>۱</sup> و سوگیری‌های ائتلاف جویانه خویش با «انسان‌محوری»<sup>۲</sup> را نداشت؟ «آگوست کنت» یکی از نخستین مدافعین به‌کارگیری روش‌های علمی در مطالعه جامعه بود. او از این رو جست‌وجو برای «قواعد طبیعی تغییرناپذیر» را همانند «دکترین نیروی جاذبه» دنبال می‌کرد (کنت، ۱۸۵۴، یک: ۵-۶). به علاوه در زمانه «آگوست کنت» پارادایم‌های تکاملی مصرانه‌ای رواج داشت. کنت نیز مشتاقانه به این قافله پیوست و از منظر جست‌وجو برای قوانین عام، «اصل عمده» تکامل انسانی را بیان کرد که «بر نفوذ فزاینده خرد بر رفتار کلی انسان و جامعه» تأکید می‌کرد. به‌طور خاص: «به نظر من، اصل علمی نظریه متشکل از قانون، اصل فلسفی توالی سه وضعیت است؛ وضعیت اولیه الهیاتی، وضعیت گذرای متافیزیکی و وضعیت نهایی تحصلی که ذهن انسان باید در هر نوع تأملی از میان آن‌ها عبور کند.» (کنت، ۱۸۵۴، ۲: ۵۲۲؛ به علاوه نگاه کنید به کنت، ۱۸۳۰-۱۸۴۲، ۱: ۱۴). این یک مفهوم مبهم و راسیونالیستی از محرک اولی است، اما قانون کنت به این دیدگاه مالتوس‌گره خورده بود؛ یعنی افزایش طبیعی جمعیت، و از این رو تا حدی در مسیر نظریه تاریخ‌ساز داروین قابل تقلیل است. کنت (۱۸۵۴، سه: ۳۰۵-۳۰۸) به ویژه استدلال کرد که افزایش در تراکم میزان جمعیت «تقسیم کار» و «تمرکز بهتر انرژی علیه بسط و آگرایی‌های فردی» را برمی‌انگیزد. در عین حال، این افزایش پرسش‌های نوینی را مطرح و فناوری‌های جدیدی را از طریق تقویت «غریزه‌های نوآور» به قیمت کنار گذاشتن غریزه‌های «محافظه‌کار» ترویج می‌کند. اما شاید تنها زمانی که ما بر «پوزیتیویسم» او تمرکز کنیم — چیزی که «آگوست کنت» به سبب آن شهرت دارد — شگفت‌انگیزترین اکتشاف خود را انجام می‌دهیم. بر خلاف تلقی مرسوم مبنی بر معادل‌انگاشتن «پوزیتیویسم» با «تجربه‌گرایی خام» در جامعه‌شناسی،

---

1. Temporencentrism

2. Antroposentrism



«کنت» تجربه‌گرایی را به عنوان «بزرگ‌ترین مانع» در تحقیقات علمی در نظر می‌گرفت. او باور داشت که «ممکن نیست مشاهده واقعی‌ای وجود داشته باشد که در ابتدا هدایت شده نباشد و بعداً توسط برخی از نظریه‌ها تفسیر شود.» بر این مبنا، واقعیات — و حتی انواع برجسته تاریخی آن — اگر تنها متشکل از توصیف صرف باشند، بی‌فایده‌اند. آن‌ها برای خودشان صحبت نمی‌کنند؛ ارزش حقیقی واقعیات تنها در رابطه با «تکامل اجتماعی»، یعنی در رابطه با قوانین بنیادین تغییرات اجتماعی آشکار می‌شود.

به همین سان، آگوست کنت بین جنبه‌های «ایستا» و «پویای» تحلیل‌های جامعه‌شناختی تمایزی بنیادین گذاشت. به‌طور کلی، مورد نخست به جانب‌داری امروزی جامعه‌شناسان از ساختار اجتماعی اشاره دارد. او بر این باور بود که بدون داشتن دانشی جامع درباره ساختار، تنها می‌توان چیزهای اندکی در مورد شکل تکامل یا «حالت‌های اجتماعی متوالی» گفت. این‌ها اما پویایی‌هایی است که محرک‌های تکامل اجتماعی را فراهم می‌سازد. «در این نگرش، هدف علم کشف قواعدی است که بر این استمرار حکمرانی می‌کند و مسیر توسعه انسانی را تعیین می‌نماید» (کنت، ۱۸۵۴، دو، ۲۱۸-۲۳۲). این آغازی نویدبخش برای علمی درباره جامعه بود، اما متأسفانه تنها یک قرن بعد، جامعه‌شناسان درگیر این مباحث زننده و بی‌حاصل شدند که آیا سیطره پارادایم آن زمان، «ساختارگرایی-کارکردگرایی» (مانند پارسونز، ۱۹۵۱)، برای مطالعه تغییرات اجتماعی کفایت می‌کند یا نه؟ پس از آن بود که بحران در جامعه‌شناسی به زخمی چرکین مبدل شد. جنبه‌های مثبت زیاد دیگری در کارهای آگوست کنت وجود دارد. همچنین موارد بسیاری نیز هست که بدون آن‌ها هم می‌توانیم کارمان را انجام دهیم. (برای بحث‌هایی آگاهی‌بخش نگاه کنید به: هریس، ۱۹۶۸، فصل ۳ و ترنر و دیگران، ۱۹۹۸، فصل‌های ۲ و ۳). مهم‌ترین نمونه از اشتباهات کنت فلسفه ایده‌آلیستی است که به رغم «پوزیتیویسم» او، در قواعد مراحل سه‌گانه به میراث گذارده شده است. بر طبق دیدگاه آگوست کنت، نظام‌های اجتماعی «با انگاره‌ها هدایت یا سرنگون می‌شوند و همه مکانیسم‌های اجتماعی بر باورها متکی هستند.» در این مسأله، او تا اندازه‌ای — حداقل همان‌طور که کارل مارکس و نظریه تکاملی مدرن به دقت نشان داده‌اند — اشتباه کرده است. بیش از همه اما آگوست کنت محصول فلسفه بود و بنابراین به سختی می‌توانست از این عیوب احتراز کند. البته ناکامی متعاقب آن برای تصحیح این وضع بود که عیوب بزرگ‌تری را ایجاد کرد.

## کارل مارکس

برجسته‌ترین تکامل‌گرایان اجتماعی که مسیری را طرح کردند که به یک معنی هم‌تراز با پیشرفت پرثمر داروین بود، کارل مارکس و حتی بیش از آن هربرت اسپنسر هستند؛ اسپنسر از بزرگ‌ترین غول‌هایی است که غالباً نسل‌های بعدی جامعه‌شناسان مشتاقند که او را تحقیر کنند. مارکس هم ایدئولوگ بود و هم دانشمند. به عنوان دانشمند، نگرش تنگ‌نظرانه او را از کارش بازنمی‌داشت. وی بهتر از هر کس دیگری — چه قبل از خودش و چه در زمان خودش — به طرز شگفت‌انگیز و متقاعدکننده‌ای فلسفه آگوست گنت و فلسفه ایده‌آلیستی افراطی هگل را رد می‌کرد و این در حالی بود که همان وقت تأکیدات کنت بر پویایی‌های تکامل اجتماعی را تأیید می‌کرد.

مارکس ناتوانی روشنگری برای فرار از تنگناهای نظم در حال پیدایش سرمایه‌داری را درک کرده بود. گریز از آن‌ها نیازمند تشخیص این بود که ایده‌های فلسفی به نحو اجتناب‌ناپذیری ایده‌های گروه‌های مسلط مانند طبقات حاکم هستند. نهایتاً او تأکید داشت که ایده‌های فلسفی ابزارهایی سکولار هستند که توسط تعداد محدودی برای سلطه و بهره‌کشی از افراد بسیاری به کار گرفته می‌شود. از این رو مارکس فلسفه را که به گونه‌ای دیگر آن را ایدئولوژی می‌نامید، به نفع چیزی رد می‌کرد که شاید بتوان از آن به عنوان «تاریخ همگانی» یاد کرد یا به نحوی بهتر که با عنوان «ماتریالیسم تاریخی» مشهور است. او باور داشت که جوهر بنیادین تاریخ ممکن است در فعالیت‌های تولیدی کارگران، تولیدکنندگان حقیقی ثروت یا «قدرت اجتماعی» یافت شود. بر این مبنا، مشکل بنیادین تاریخ، به ویژه در زمانه او، مربوط بود به ابزارهایی که با کمک آن‌ها، استیلای ذاتی در قدرت اجتماعی باید از استثمارگران گرفته و به کارگران و تولیدکنندگان واقعی محصولات واگذار می‌شد. در واقع، این بهره‌کشی از طریق نیروهای مختلفی انجام می‌گرفت که ذاتاً در بلوغ سرمایه‌داری ریشه داشت؛ نیروهایی مثل از خود بیگانگی، فقیرسازی<sup>۱</sup>، شهرنشینی، تبدیل کردن به پرولتاریا و مانند این‌ها. با این وجود و در تناقضی مشابه، این امر می‌تواند همراه با نیروی ایده‌هایی باشد که به لحاظ نظری، عملی هستند؛ یعنی ایده‌های کمونیست‌ها که با داشتن درکی علمی از «فرآیندهای حقیقی تاریخی»، اذهان کارگران را از «آگاهی‌های کاذب»

1. Pauperization

که توسط ایده‌های فلسفی القا شده است، پاک می‌کنند. وقتی توده‌های سرکوب شده از چنین فریب‌هایی رهایی یافتند، همچون یک «طبقه برای خود» سازماندهی می‌شوند و سپس دست به اقدامی انقلابی می‌زنند تا روابط قدرت موجود را به جامعه‌ای بی طبقه تبدیل کنند. لذا مارکس همچون ایدئولوگ‌ها و به مثابه دانشمندان، با سلاح ایدئولوژی با ایدئولوژی و علم مقابله می‌کرد.

همچنین ممکن است استدلال کنند که اگر این اصل عمومی مارکس را قبول کنیم که ایده‌های مسلط یک عصر ایده‌های طبقه مسلط هستند، پس یک بُعد سیسیفوسی مشخص در تفکر مارکس وجود داشته است. لیکن مارکس این اصل عمومی را اجتناب‌ناپذیر نمی‌دید و از نظر او اگرچه این روندها وجود داشته، اما دیگر نیازی به تداوم آن‌ها نیست. بر این مبنا، هیچ خطای غیر قابل اجتنابی در کوشش‌های او برای تشخیص قوا، حتی انواع «ایده‌آلیستی» آنکه امکان داشت سوژه‌های اجتماعی را از بهره‌کشی و سوءاستفاده برهانند، وجود نداشت. به ویژه اگر در این فرآیند، چنین تلاش‌هایی درس‌های جامعه‌شناختی بنیادینی را هم تولید می‌کرد. مارکس در این کار به شکل معقولی موفق نیز شد. موضوعاتی که در پی می‌آیند، برخی از این درس‌ها هستند: ۱. مطالعه شایسته بشر مطالعه تغییر است؛ ۲. ابزارهای مناسب برای مطالعه تغییر بررسی رقابت‌ها و منازعات است. ۳. اگر شما در صدد درک نیروهای تاریخ هستید، از این نپرسید که مردم به چه فکر می‌کنند، از این نپرسید که آن‌ها چه می‌کنند. در همه این جنبه‌ها بسیاری از جامعه‌شناسان از زمان کارل مارکس این رویکردها را نادیده گرفتند. از این رو، اگر در صدد کشف منشأ وجودی بسیاری از موضوعات رشته خود باشیم، حتماً کارل مارکس از نامزدهای اصلی ما خواهد بود.

مارکس و انگلس (۱۸۴۵-۱۸۴۶:۱۴) بر این باور بودند که «اگر در همه ایدئولوژی‌ها انسان‌ها و شرایط آن‌ها همچون تاریک‌خانه یک دوربین، معکوس به نظر می‌آیند، آن‌گاه همان‌طور که وارونه‌گی اجسام در شبکیه ناشی از فرآیندهای حیات فیزیکی آن‌هاست، پدیده ایدئولوژی نیز ناشی از فرآیندهای حیات تاریخی انسان‌هاست.» لذا اگر ما در پی درک رفتارهای انسانی باشیم، باید به جای گوش فرادادن به آنچه آن‌ها می‌گویند،

با مشاهده آنچه که مردم انجام می‌دهند، آغاز کنیم. بشریک «انسان ابزارساز»<sup>۱</sup> است که منابع لازم برای تولید مصالح مادی زندگی خویش را جست‌وجو و تولید می‌کند. تولید «ابتدایی‌ترین کنش تاریخی» است و به‌طور جدایی‌ناپذیری با عقیده «روابط دوگانه» داروینیسیم همراه است که تأکید دارد: «بشر که به صورت روزانه زندگی روزمره خود را بازتولید می‌کند، شروع به تولید انسان‌های دیگری برای گسترش نوع خود می‌کند.» (مارکس و انگلس، ۱۸۴۵-۱۸۴۶: ۱۴-۲۲).

این دیدگاه که توسط رویکردهای حامی وزاجی نظری و همچنین آنتی‌تر آن (یعنی رویکردهای حامی اتکای فوق‌العاده بر تحقیقات پیمایشی) عقیم شده است، در عصر ما به عنوان یکی از ستون‌پایه‌های علوم رفتاری تکامل‌گرا باقی مانده است. به‌علاوه مارکس نیز همانند هم‌عصر خویش، چارلز داروین، که یکی از غول‌های فکری خوش اقبال قرن نوزدهم بود. در جست‌وجوی مکانیسم‌های بنیادین و اصولی در فرآیندهای تاریخی بود که این را در بازخداد منازعات طبقاتی یافت.

با این حال اگر مارکس توجه بیشتری به آن چیزی می‌کرد که جامعه‌شناسان دیگر به عنوان نوع بنیادین‌تر منازعه (یعنی منازعات قومی) (برای نمونه: پارتو، ۱۹۰۲، ۱۹۰۳) می‌دانند، ممکن بود دیدگاه‌های او به نحو مطلوب‌تری به کار نسل‌های بعدی جامعه‌شناسان بیاید. همان‌طور که خواهیم دید، منازعات قومی به نحو مفیدی با ابزار قدرتمندی که دانشمندان تکامل‌گرا آن را گزینش خویشاوندی<sup>۲</sup> می‌نامند، در ارتباط است. با این وجود، به‌سختی می‌توان گفت که منازعات انسانی بر سر منابع مادی محدود، غالباً به شکل منازعات میان ائتلاف‌های مشارکت‌کنندگان — هرچند که طبقات اجتماعی، احزاب سیاسی، گروه‌های قومی، یا حتی ملت‌ها باشند — درمی‌آید. کشمکش و تضاد در سطح گروهی واقعیت پایدار تکامل بشری است و مارکس این موضوع را به ستون فقرات ساختمان نظری خود مبدل کرد.

کارهای مارکس معدن عظیمی از ایده‌ها است که البته همه آن‌ها به اهداف ما مربوط نیست. مسائل اصلی نظریه کلان او بر مکانیسم‌های زیرین منازعه طبقاتی تأکید دارد

1. Homo faber

2. Kin selection